

مواجههٔ ماکیاولی و اسپینوزا:
تعارض، قدرت و انبوه خلق

-
- سرشناسه: دل‌لوکره، فیلیپو، ۱۹۶۹-م.
عنوان و نام پدیدآور: مواجهه ماکیاولی و اسپینوزا: تعارض، قدرت و انبوه خلق/فیلیپو دل‌لوکره؛
ترجمه فواد حبیبی، امین کریمی
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۳۶۷ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۲۷-۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Tumulti e indignatio, c2009.
یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان «Conflict, power, and multitude in Machiavelli and Spinoza: Tumult and indignation» به فارسی برگردانده شده است.
موضوع: ماکیاولی، نیکولو، ۱۴۶۹-۱۵۲۷م.
موضوع: Machiavelli, Niccolo
موضوع: اسپینوزا، بندیکتوس دو، ۱۶۳۲-۱۶۷۷م.
موضوع: Spinoza, Benedictus de
موضوع: علوم سیاسی - فلسفه
موضوع: Political science -- Philosophy
شناسه افزوده: حبیبی، فواد، ۱۳۶۰-، مترجم
شناسه افزوده: کریمی، امین، ۱۳۵۷-، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۲۵۸/م ۱۴۳/ج
رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۰۱
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۴۸۴۸۰
-

مواجههٔ ماکیاولی و اسپینوزا: تعارض، قدرت و انبوه خلق

فیلیپودل لوکزه

ترجمهٔ فؤاد حبیبی و امین کریمی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

**Conflict, Power, and Multitude
in Machiavelli and Spinoza**

Filippo del Lucchese

Continuum, 2009



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

فیلیپو دل لوکزه

مواجهه ماکیاولی و اسپینوزا:

تعارض، قدرت و انبوه خلق

ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸ - ۴۲۷ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-427-8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۵۰۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار مترجمان	۷
مقدمه	۱۵

بخش یکم

رنالیسم	۲۷
۱. آسمان، خورشید، عناصر اربعه، بشر: ضرورت و اتفاق در رنالیسم	
ماکیاولی و اسپینوزا	۳۳
۲. «آزادی» و «خیر مشترک» یا، به تعبیر دیگر، خودکامگی	۵۹

بخش دوم

تعارض	۹۳
۳. غارت شدگان باز هم سلاح‌ها را به دست خواهند آورد، خشم به زودی برایشان سلاحی دیگر فراهم می‌کند: فلسفه به مثابه مقاومت	۱۰۳
۴. اورشلیم و روم	۱۳۹
۵. عدالت و سلاح	۱۷۷

بخش سوم

انبوه خلق	۲۳۹
-----------	-----

۶. تاکنون کسی معلوم نداشته که بدن قادر به انجام دادن چه کارهایی است :

۲۴۳ «غریو جنگی» اسپینوزایی

۲۸۳ هستی متکثر فردی

۳۴۹ منابع

۳۶۳ واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی

۳۶۵ نمایه

پیشگفتار مترجمان

«بیشتر تمایل دارم این رویکرد را از اندیشه آن سیاستمدار فرزانه (ماکیاولی) اخذ کنم، زیرا او در طرفداری از آزادی شهره است، و عقاید بسیار سودمندی در راستای نحوه حراست از آزادی ارائه داده است.»

اسپینوزا، رساله سیاسی^۱

اگر تصور مبتذل و پیش‌پافتاده از ماکیاولی را در مقام یاگوی شیرین شکسپیری کنار بگذاریم، رایج‌ترین توصیفی که از این متفکر فلورانسی در کتب مختلف می‌توان یافت «بنیان‌گذار علم سیاست مدرن» نامیدن وی است، کسی که به‌رغم برخی گرایش‌های سیاسی خاص خویش – از جمله جمهوری خواهی انکارناشدنی‌اش – هم و غم خویش را بر مشاهده و تشریح دقیق ساز و کارهای سیاست نهاده است. این «ماکیاولی فرهیختگان» ترکیبی است ناموزون از جوهی همچون کاشف بزرگ اهمیت ویرتو (virtù) و بخت (fortuna)، هوادار اخلاق مسئولیت، نمونه اولیه وطن‌پرستی، شارح ایده «مصلحت دولت» و در نهایت دانشمندی سکولار و ضد کلیسا؛ و اگر لحن گاه دوپهلوی و مغایرت گهگاه ترمینولوژی و غایت شهریار و گفتارها مانع از تفسیر درست و دقیق ماکیاولی شود نیز می‌توان با استفاده از حکم مشهور بندتو کروچه، که ماکیاولی معمای

۱. باروخ اسپینوزا، رساله سیاسی، ترجمه پیمان غلامی و ایمان گنجی (تهران: روزبهان، ۱۳۹۳)، ص ۷۷.

است «همواره حل‌ناشدنی»، میدان را برای جولان عشاق هرمنوتیک و تفاسیر گوناگون باز گذاشت. بازی دلفریبی که بیش از هر چیز محبوب آکادمیسین‌هایی است که هیچ فرصتی را برای «تولید علم» و صد البته ارتقای مرتبه علمی خویش از کف نمی‌دهند.

از سوی دیگر اوضاع در مورد اسپینوزا نیز چندان بهتر نیست. اسپینوزا نیز، دست‌کم در جهان انگلیسی‌زبان، به منتقد دیرین خرافات و هوادار دموکراسی لیبرال و حتی از آن فاجعه‌بارتر هوادار فلسفه وحدت وجودی بدل شده که شاید اکنون به بدنامی روزگاری نیست که در آن مطرود و ملعون در تنهایی می‌زیست، اما شاید حکم آلتوسر درباره «تنهایی ماکیاولی»، با تمامی دلالت‌هایش، بیشتر درخور توصیف مردی باشد که با تلاشی بی‌امان و مثال‌زدنی سر آن داشت تا به روشی دقیق و هندسی در پی شناخت لایه‌هایی از وجود انسان، همچون بدن مادی و همواره تحقیر و نفرین شده‌ی وی، برآید که کسی را رغبتی بدان نبوده است. متفکر تنهایی که تا همین اواخر نه تنها نادیده انگاشته شده بود، که به‌رغم ستایش‌گاه و بی‌گاه این و آن هیچ رهرویی را همراه خویش در مسیری نمی‌یافت که تمامی سویه‌های جسمی و عاطفی بشر را همچون خصایل نازدودنی طبیعت وی به دست کاوشی تمام‌عیار می‌سپرد.

فیلیپو دل لویگزه، بی‌آن‌که مدعی شناخت و معرفی «ماکیاولی واقعی» یا «اسپینوزای حقیقی» باشد، با برقراری محور ماکیاولی-اسپینوزا، رسالت رستگار ساختن ماکیاولی از دل این آشفته‌بازار هرمنوتیکی و رها ساختن اسپینوزا از چنان نگاه یکسویه و فروکاست‌گرایانه‌ای را بر دوش گرفته است و، با تحلیل مشروح متون این دو متفکر، خطی از مضامین و براهین مشترک را ترسیم می‌کند که می‌تواند در شناخت بهتر آرا و نظرات ماکیاولی و اسپینوزا کمک بسیاری عرضه دارد. در چنین رویکردی، به جای قرار گرفتن ماکیاولی و اسپینوزا در کنار کسانی چون هابز و لاک، شاهد آن هستیم که محور مزبور به تقویم برداشتی خاص از جهان، جامعه و بشر مساعدت می‌رساند که نه فقط دارای ارزشی است نظری و تاریخی، بلکه در روزگاری چنین آشوبناک

بیش از هر نظریهٔ محافظه‌کارانه و امنیت‌محوری می‌تواند، در عین نگرستن به چشمان تاریخ امر واقعی زمانه، راهی برای حیاتی انسانی و آزاد فراهم سازد.

به میان آوردن پای اسپینوزا در راه شناسایی «معمای» ماکیاولی و برقراری چنین پیوندی به دل لوگزه امکان می‌دهد، تا در ادامهٔ سنتی که باگرامشی آغاز شده است، ماکیاولی را در بطن قرائتی انتقادی و تعارض محور قرار دهد که از سوی شماری از سنت‌های فکری انتقادی معاصر نیز به انحای گوناگون پی گرفته شده است. اگرچه جریان بازخوانی انتقادی ماکیاولی در دوران پس از جنگ جهانی دوم با آلتوسر تجدید حیات یافت، به هیچ وجه نباید آن را به آلتوسر و شاگردان وی محدود ساخت. تنها کافی است به جریان فکری زنده و پویای کلود لفور و همفکرانش اشاره کنیم که، اتفاقاً با همهٔ تمایزات و فاصله‌شان با آلتوسر، ماکیاولی را در هستهٔ برداشتی تعارض‌باور از هستی اجتماع قرار می‌دهد و با اشتقاق ایدهٔ «شقاق آغازین امر اجتماعی» از نظریات ماکیاولی به آفرینش قسمی قرائت انتقادی از وی یاری رسانده است که خود خاستگاه اکتشافات نظری و سیاسی بدیع و درخشانی، همچون آرای میگل ابنسور، شده است. اما بی‌تردید یکی از تفاوت‌های مهم و بنیادینی که به لحاظ گفتاری جریان لفور را از آلتوسری‌ها جدا می‌کند، دقیقاً همین نقش و اهمیتی است که تفکر اسپینوزا برای جریان اخیر بازی می‌کند. به همین سبب، کار دل لوگزه را به نحوی می‌توان، دست‌کم از حیث پروبلماتیک پژوهشی، در ادامهٔ چنین جریانی دانست که ردیابی و واکاوی مواجهات ماکیاولی و اسپینوزا را وجههٔ همّت خویش قرار می‌دهد. کلیهٔ بحث‌های کتاب حاضر گویای آن است که چرا چنین مواجهه‌ای می‌تواند نشان دهد که ماکیاولی، برخلاف برخی از تفاسیر، نه‌تنها در گفتارها که در سرتاسر تفکر خویش دل در گرو قسمی جمهوری‌خواهی تعارض‌گرایانه دارد و چگونه اسپینوزا می‌تواند به‌سان مکملی برای ماکیاولی، علاوه بر تکمیل و تقویت موضع وی، وجهی از ماکیاولی را آشکار سازد که حتی تفسیر آلتوسر از وی، در مقام ثورسین اتصال خاص ایتالیای آن دوران، را پشت سر می‌گذارد.

اما پیش از هر کسی، این خود اسپینوزاست که در آخرین و مهم‌ترین اثر سیاسی خویش باب چنین مواجهه‌ای را باز می‌کند. همان‌گونه که می‌دانیم، اسپینوزا به شدت در به کار بردن ارجاع مستقیم به متفکران دیگر مقصد است، اما درست در آن دوران و فضایی که ماکیاولی، به سبب حمله کلیسا و کاریکاتوری که ژانتینه از وی در قرن هفدهم ساخت، به چهره‌ای اهریمنی و منفور بدل شده بود، شاهد ستایش آشکار از وی در متون متفکری هستیم که خود زیر ضرب متالهان یهود و اخلاق‌گرایان روزگار خویش قرار داشت. اسپینوزا فراسوی چنین کنش نمادینی، در سرتاسر حیات خویش، و صد البته به‌ویژه در خلال آثار سیاسی‌اش، نگاهی دقیق و اغلب هم‌دلانه به متفکر «زیرک و خردمند» فلورانسی دارد. اما دل لوگزه به تبع آلتوسر، و برخلاف خود اسپینوزا، این زیرکی را محدود به آرای سیاسی ماکیاولی نمی‌داند و در اثر حاضر به کاوشی گسترده و بدیع در «مواجهه‌ای تمام‌عیار» میان فلسفه آن دو دست می‌زند؛ کاوشی که از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی تا نظریه سیاسی ایشان را در بر می‌گیرد.

اگر مراد از «مواجهه»، چنان‌که دلوز می‌گفت، پا گذاشتن به درون «شدنی» با نیروهایی بیرون از شخص به منظور خلق «بلوکی نامتقارن» یا «تحولی نامتوازی» باشد، نظر به این‌که مواجهه ماکیاولی و اسپینوزا مواجهه نیروهایی است موافق با هم که به «افزایش» و «ارتقای» قوه تفکر و عمل‌ورزی یکدیگر یاری می‌رسانند، اثر حاضر سرتاسر صحنه مواجهه‌ای است، به بیانی اسپینوزیستی، «شادمانه» و «فعال» که مخاطب را با خود به سفر به انتهای قطب دور از دسترس، لیک همزمان قابل حصول، خردمندی رهنمون می‌گردد. سفری که سرتاسر با همراهی و راهبری پیکری متکثر انجام می‌شود که حاصل مونتازی است بدیع از نیروهای نظری ماکیاولی و اسپینوزا. مواجهه فعال این دو متفکر نه فقط به سفر فکری مخاطب، که به توضیح و تقویت آرای خود ایشان نیز یاری می‌رساند، به نحوی که از خلال ایجاد این پیکر مشترک است که شالوده‌های فلسفی بسیاری از آرای سیاسی ماکیاولی آشکار می‌شود و

دلالت‌های سیاسی بسیاری از ترزهای فلسفی اسپینوزا هویدا. به‌واقع، چنین قرائتی، نه فقط اسپینوزای ماکیاولین را معرفی می‌کند بلکه ماکیاولی پیشاپیش اسپینوزیست را نیز ردیابی و عرضه می‌کند. فراشدی که علاوه بر ماکیاولین شدن اسپینوزا و اسپینوزیست شدن ماکیاولی، حتی ماکیاولین شدن ماکیاولی و اسپینوزیست شدن اسپینوزا را در مواجهه‌ای ردیابی می‌کند که با تکیه بر پتانسیل درونی آرای این دو امکان می‌دهد چنین مونتاژ و پیکره‌ای توانمند از نیروهای رهگشای تفکر و عمل انتقادی امکان ترکیب و مواجهه یابند.

اگرچه اسپینوزا در مواردی، همچون نگاه تحسین‌آمیز ماکیاولی به جمهوری روم، با وی هم‌رأی نیست، اشتراکات و پیوندهای این دو چنان زیاد است که می‌توان به‌یقین از قسمی جبهه مشترک در سپیده‌دمان فلسفه مدرن سخن گفت که برخلاف ایده‌هایی همچون امنیت، قرارداد، مالکیت، اطاعت مطلق از حاکم، خوارداشت انبوه خلق و هراس از آن ... قسمی دموکراسی خواهی تعارض‌گرایانه را نمایندگی می‌کند که، با استفاده از تعبیر آلتوسر، طرح قسمی «سنت زیرزمینی»، اما همواره زنده، حاضر و فعال، از تفکر رزمنده و «فلسفه مقاومت» را درمی‌اندازد. در چنین جبهه‌ای، تعارض، همچون پدیداری فیزیولوژیک، برخاسته از وجود نازدودنی «طبایع مختلف در شهر»، به‌زعم ماکیاولی، و «تبعیت وضعیت مدنی از وضعیت طبیعی» و تداوم ستیزه و تعارض در آن، به باور اسپینوزا، اصل بنیادین و تشکیل‌دهنده جوامع بشری است. در چنین برداشتی به عوض روی برتافتن محافظه‌کارانه از تعارض و سپردن آن به تیغ حذف و سرکوب، که چیزی نیست مگر همان واپس‌رانی تجربه شکست و گسست به ورطه امر واقعی، چنین تجربه‌ای به‌تمامی مشاهده، دریافت، پذیرش و در قلب سیاست رهایی‌بخش و دموکراتیک درج می‌شود.

وقتی چنین برداشتی از هستی اجتماعی مبنا قرار گیرد، و، به تاسی از ماکیاولی، این واقعیت لحاظ گردد که عامه مردم بر اساس طبعشان «نمی‌خواهند تن به سلطه دهند» و، با پیروی از اسپینوزا، «قهر» همواره امری ماندنی و تفوق‌ناپذیر در قلب وضعیت مدنی تلقی شود، برخلاف سنت

کلاسیک «هراس مطلق از انبوه خلق»، به باور اتی‌ین بالیبار، و تحقیر ایشان، شاهد تفکری هستیم که پیشاپیش به استقبال این عامل تعیین‌کننده در سیاست مدرن می‌رود و برای درک و تشریح همه‌جانبه نقش‌آفرینی ایشان در جمهوری‌های مدرن ادبیاتی غنی و رهگشا فراهم می‌سازد. در زمانه‌ای که با حذف سیاست در قالب اوج‌گیری و سلطه دوقطبی مدیریت وضع موجود/ویران‌شهرگرایی پنهان («پلیس» و «تروریسم») نشان خورده است، کمتر مواجهه‌ای را می‌توان سراغ داشت که به اندازه جبهه ماکیاولی-اسپینوزا مستعد جرقه‌هایی درخشان برای روشنی افکندن بر تیرگی‌های شبی باشد که می‌رود تا هر جغد مینروایی را در دل خویش گنج سر و مدفون سازد. بدین سان این جبهه مشترک چیزی نیست مگر «فلسفه مقاومت»، از پگاه دوره مدرن تا شامگاه کنونی، در برابر جریان غالب تفکر و عمل سیاسی که از یک سو بر گفتارهای کنترل و امنیت استوار است و از سوی دیگر بر ترور و ویرانی.

فیلیپو دل لوگزه در سال ۱۹۶۹ در لیورنوی ایتالیا متولد شد. او مدرس حوزه تاریخ تفکر سیاسی در دانشگاه برونل لندن، همکار ارشد تحقیقاتی دانشگاه ژوهانسبورگ و دارای کرسی در کالج بین‌المللی فلسفه در پاریس است. علایق پژوهشی وی در حوزه دوره مدرن اولیه (از رنسانس تا روشنگری) تاریخ فلسفه و مارکسیسم است. وی همچنین مقالاتی درباره تاریخ فلسفه مدرن اولیه و نظریه سیاسی در مجله‌هایی از قبیل نشریه اروپایی نظریه سیاسی دارد. از کتاب‌های دیگر وی می‌توان به فلسفه سیاسی ماکیاولی و ویراستاری مشترک مجموعه مقالاتی تحت عنوان ماکیاولی رادیکال اشاره کرد.

در ترجمه ارجاعات به آثار ماکیاولی و اسپینوزا، به دلایلی همچون تفاوت در منابع مورد استفاده مترجمان فارسی، انتخاب واژگانی متفاوت و مواردی از

این دست، ضمن بهره‌گیری از ترجمه‌های فارسی موجود و ملاحظه دقیق آن‌ها، در اکثر موارد، ترجمه‌های خویش را آورده‌ایم. بی‌شک بدون ترجمه‌های این گرامیان، علاوه بر استدلال‌ها و مباحث مؤلف کتاب حاضر، دغدغه ترجمه متون ماکیاولی و اسپینوزا بیش از پیش توان ما را در ارائه ترجمه‌ای بهتر از اثر حاضر تحلیل می‌برد. لذا، پیشاپیش مراتب امتنان و تشکر خویش را از تمامی مترجمان آثار ماکیاولی و اسپینوزا صمیمانه اعلام می‌داریم.

مقدمه

«در طبیعت هیچ شیء فردی‌ای وجود ندارد که شیئی دیگر به لحاظ توان و قدرت بر آن پیشی نگیرد. شیء مذکور هرچه باشد، شیء قدرتمندتر دیگری وجود دارد که آن را از میان بردارد.» اسپینوزا این اصل متعارف را در آغاز بخش چهارم اخلاق در خصوص «بندگی» تأثیرات قرار می‌دهد. موضع استراتژیک این تصریح، در کنار کلیت و صراحت خیره‌کننده‌اش، نشانه‌ای است از این‌که چه اندازه درون‌مایه‌های محدودیت، بحران و تباهی برای نظام فکری اسپینوزایی تعیین‌کننده‌اند. به نظر می‌رسد چنین مقدرگشته که هر حالت کرانمندی، خواه شیء باشد خواه شخص، برای همیشه در این افق گرفتار بماند. با این حال، به دلایلی قانع‌کننده، خصلت «فروزان» اسپینوزیسم، نقشی محوری که شادمانی در حیات عاطفی ما بازی می‌کند، همچون عشقی که به خودمان، دیگران و خداوند داریم، به طور وسیعی از سوی منتقدان بازشناسی شده است. اسپینوزا این ابعاد را تا حد نهایی‌شان برمی‌کشد، تا حدی که تنها شمار معدودی از فیلسوفان دیگر چنین کاری کرده‌اند، با طرح این داعیه که «ما هستی‌مان را به صورتی لایزال احساس و تجربه می‌کنیم». از این منظر، به نظر می‌رسد اصل متعارف مزبور در بخش چهارم [اخلاق] سویه تاریک امر واقعی را بازنمایی می‌کند، سویه‌ای که برای نیل به خوشحالی و خوشبختی باید خود را از آن جدا کنیم. خوشحالی و خوشبختی پاداش‌های

ما برای گذران پرهیزکارانه حیات، حیاتی نهایتاً آزاد شده از شر این افق تباهی و محدودیت متقابل، خواهند بود.

البته نمی‌توان چنین پنداشتی را در فلسفه اسپینوزا پیدا کرد. مسیر دستیابی به آزادی و کمال اخلاقی، که هسته واقعی اخلاق اسپینوزا را تشکیل می‌دهد، بر ایده پشت سر گذاشتن قاطعانه وضعیت آغازینی سرشار از بدبختی بنا نشده است. خوشبختی به بهای پشت سر گذاشتن چنین واقعیتی حاصل نمی‌شود، بلکه به عکس از درون آن، از رهگذر پویایی نیروهای درونماندگار، در همان افق طبیعی‌ای حاصل می‌شود که در آن «هیچ شیء فردی‌ای وجود ندارد که شیئی دیگر به لحاظ توان و قدرت بر آن پیشی نگیرد». تباهی هر حالت فردی - تباهی قدرتش - به طرز مؤثری نوعی وضعیت بحرانی را نشان می‌دهد. با این اوصاف، این امر را باید تجلی یافتن قدرت طبیعت به مثابه یک کل یا بُعدی از آن دانست. بحران متضاد قدرت نیست: بحران یکی از تجلیات قدرت است، یکی از حالات تأیید آن. به نظر می‌رسد آغازیدن از این برداشت از بحران فرصتی باشد برای در هم آمیختن فلسفه اسپینوزا با فلسفه ماکیاولی. ماکیاولی با برگرفتن شماری از پنداشت‌های طب یونان باستان، خصوصاً نظریه طبایع، ایده‌ای را بسط داد که به مفهوم بحران شباهت داشت. اندیشه وی در باب این مضمون، درست همانند اسپینوزا، پوشیده مانده است. اما می‌توان بر این ابعاد از رهگذر نظریه سیاسی، زبان و تأمل درباره موضوعات سیاسی روشنی افکند. در سنت طب بقراطی، بحران نقطه مهم و تعیین‌کننده‌ای در جریان پیشرفت بیماری بود که معین می‌کرد بیماری رو به التیام نهاده است یا رو به سوی مرگ دارد. از نظر ماکیاولی، که برداشتی مشابه داشت، بحران نفی قدرت و ویرتو نبود؛ بالعکس، بحران یکی از حالت‌های وجود قدرت و ویرتو، و شکلی از تجلی آن‌ها بود. بحرانی که مردم را رو در روی دولت‌ها، و شهریان را در برابر مردمان، قرار می‌دهد معرف استثنایی بر قاعده یا وجود آسیب و بیماری در فیزیولوژی حیات سیاسی نیست. در تفکر ماکیاولی بحران و قدرت در تضاد

با یکدیگر نیستند: آن‌ها درون محدوده‌های قسمی رابطه بازگشتی^۱ که در آن یکی ضرورتاً به دیگری ارجاع می‌یابد، درهم‌تنیده، همپوشان و درآمیخته‌اند. صفحات پیش رو مباحثه‌ای است در باب این ایده‌ها و تلاشی است برای کاوش و مذاقه در خصوص اعتبار آن‌ها. از این منظر، مقایسه‌آرای اسپینوزا و ماکیاولی اتصالی فوق‌العاده مهم را عرضه می‌دارد که بر بعضی از ابعاد مرتبط با مدرنیته فلسفی و سیاسی پرتو می‌افکند. مقایسه‌ نویسندگان متفاوت شاید مخاطره ساده‌سازی روابط نویسندگان مورد نظر، هم‌ترازسازی تفاوت‌ها و هم‌نوخت کردن شیوه‌های مختلف اندیشیدن آنان را در پی داشته باشد تا نوعی صورت‌بندی به دست آید که از آن طریق بتوان آن‌ها را با هم ترکیب یا حتی روح کل یک دوره را تلخیص کرد. از چنین دیدگاهی، فی‌المثل، مدرنیته دوران عقل‌گرایی، تأیید پارادایم قانون طبیعی یا قراردادگرایی یا [حق] حاکمیت تلقی خواهد شد. کتاب حاضر در پی انجام دادن کاری دقیقاً ضد این است: آشکار ساختن تنوع و پیچیدگی این دوره با تأکید بر وجود مدرنیته‌های متنوع و بدیل و برداشت‌های گوناگون از سیاست، قانون و دولت که از آغاز قرن شانزدهم تا پایان قرن هفدهم صورت‌بندی شده‌اند. نه فقط در این دوره است که شالوده‌های سیاست، چنان‌که می‌شناسیم، پی‌افکنده می‌شوند، بلکه همچنین نظام‌های نظری و فلسفی گوناگون و متعارض نیز در این دوره رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند. مدرنیته‌های واگرا و صورت‌بندی‌های متفاوت از مقولات سیاسی و حقوقی وارد ستیزه و تعارض با یکدیگر می‌شوند. اینک، در این چارچوب، قیاس با ماکیاولی ضروری به نظر می‌رسد. محور ماکیاولی-اسپینوزا چشم‌اندازی اصیل و ثمربخش عرضه می‌دارد به منظور تحلیل ارتباط میان این مدرنیته‌های متفاوت از دیدگاهی تاریخی و نیز صورت‌بندی مفاهیم جالب توجه نظری، سیاسی و حقوقی. این کتاب شکلی از مقایسه آموزه‌های سیاسی و حقوقی ماکیاولی و

اسپینوزاست. این کتاب در فهم و تحلیل آنچه اسپینوزا از میراث ماکیاولی پذیرا گشته و آنچه نپذیرفته است به ما کمک می‌کند. قرائت من از این رابطه سر آن ندارد که قرائتی جامع و کامل باشد. کل نظام‌های نظری و فلسفی دو نویسنده مزبور در صفحات پیش رو عرضه نخواهد شد. با مسائل اصلی و عمده‌ای همچون ماهیت کیهان‌شناسی ماکیاولی یا الهیات اسپینوزا صرفاً به صورت حاشیه‌ای برخورد خواهد شد و [این دست مسائل] تنها در پیوند با اصطلاحات برگزیده من برای مقایسه ایشان مورد بحث قرار خواهند گرفت: اصطلاحاتی چون رئالیسم، تعارض و انبوه خلق^۱ که سه بخش این اثر را تشکیل می‌دهند. این ابعاد به دو دلیل بنیادین قلمداد شده‌اند: از یک طرف، به منظور تفسیر شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو نظام فکری؛ و از طرف دیگر، برای تشخیص عناصر اصلی و خلاقانه‌ای که محور ماکیاولی-اسپینوزا، در چهارچوب قسمی مدرنیته بدیل، در ادوار مختلف به سنت‌های یوتوپیاگرایی، مصلحت‌دولت، مطلق‌گرایی و لیبرالیسم در شرف تکوین عرضه داشته‌اند.

منتقدانی که درباره رابطه ماکیاولی و اسپینوزا نوشته‌اند ترجیح داده‌اند بر مضمون «واقعیت مؤثر»^۲ تمرکز کنند و علی‌الخصوص به مضامین تعارض و انبوه خلق در ادبیات انتقادی چندان توجه نکرده‌اند. شارحان با شروع از نقد اسپینوزا به فیلسوفان در ابتدای رساله سیاسی، تحلیل‌های خویش را بر محور انکار هر گونه افق یوتوپایی در حیطه اندیشه سیاسی بسط داده‌اند که وجه اشتراک هر دو نویسنده محسوب شود. این بُعد پیش‌تر توجه آدولف منزل^۳ را در مطالعات وی راجع به اسپینوزا در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم^(۱) و خصوصاً در مقاله‌اش در باب رابطه با ماکیاولی به خود جلب کرده بود.^(۲) این موضوع با لحن‌ها و نقاط تمرکز متفاوتی از سوی مفسران گوناگون اسپینوزا همانند مادجوره،^{۴(۳)} راوا،^{۵(۴)} اشتراوس،^(۵) سینوریله،^{۶(۶)} و

1. multitud 2. effective reality 3. Adolf menzel 4. Maggiore 5. Rava
6. Signorile

گالیست کالوتی^(۷) بسط داده شده، کسانی که با بیشترین دقت ارتباط وی را با ماکیاولی بررسی کرده‌اند. همه این منتقدان بر بُعد ضدیت‌جویی تفکر اسپینوزا و همچنین تأثیر ماکیاولی از این جهت تأکید داشته‌اند. آن‌ها خصوصاً توجه‌ها را به نقشی جلب کرده‌اند که قرائت اسپینوزا از فصل پانزدهم شهریار در صورت‌بندی وی از رئالیسم بازی می‌کند. برای مثال، گالیست کالوتی، به‌درستی بر این نکته اصرار می‌ورزد؛ با وجود این، رساله کالوتی متأثر از عقیده کلی وی درباره اسپینوزیسم است و این امر سرتاسر بحث وی را متأثر ساخته و بدین ترتیب آن را محدود کرده است. کالوتی مخصوصاً بر این باور است که تناقضی بنیادین میان نظام‌های متافیزیکی و اخلاقی اسپینوزا وجود دارد. کالوتی تأکید دارد که آزادی بشر از انفعالات در نظامی جبرگرا که در آن همه چیز برحسب ضرورت مطلق به وقوع می‌پیوندد به تصور درنمی‌آید. بدین معنا، وی می‌گوید، قسمی متافیزیک جبرگرا و نوعی رئالیسم انسان‌شناختی حدود آپوریایی اساسی را تعیین می‌کنند که مشخصه کل نظام فکری اسپینوزاست. از دید کالوتی مشکل بیش از آن‌که از پذیرش آموزه‌های ماکیاولی از سوی اسپینوزا باشد، از تحمیل این آموزه‌ها بر شالوده‌های نظامی ناشی می‌شود که در اخلاق بسط داده شده است. این نقد مبنای کل تحلیل کالوتی را تشکیل می‌دهد، و همچنین هرگونه مقایسه اسپینوزا و ماکیاولی را به امری پروبلماتیک بدل می‌سازد.

مسائل خاص دیگری که شارحان [اسپینوزا] موضوع بحث جدی قرار داده‌اند عبارت‌اند از: بازگشت دولت به اصول، دگرگونی رژیم‌ها و ارتش مردمی. این‌ها مباحثی‌اند که اسپینوزا از ماکیاولی برگرفته و در سرتاسر آثار خویش آشکارا از آن‌ها سخن گفته است. کارل گبهارت^۲ نشان داده است که مقایسه ژرف دو نویسنده مزبور می‌تواند از طریق بررسی این قبیل مباحث خاص‌تر انجام گیرد.^(۸) به‌رغم این گفته، فقط اخیراً این موضوعات به‌تفصیل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. فی‌المثل، آنتونیو نگری بر نقشی تأکید کرده است

که این دو فیلسوف در خلق جریانی بدیل در متافیزیک مدرن بازی کرده‌اند.^(۹) لوران بووه^۱ نیز بر ارتباط میان ماکیاولی و اسپینوزا تأکید کرده است تا مضامین مقاومت و تعارض را با مبدأ قرار دادن مفهوم اسپینوزایی کناتوس^۲ بسط و توسعه دهد.^(۱۰) سرانجام، وی‌توریو مورفینو^۳ مشروح‌ترین پژوهش را در باب «مواجهه» این دو متفکر با تحلیلی بدیع و مفصل از این «فصل» تعیین‌کننده در تاریخ مدرنیته فلسفی، سیاسی و حقوقی تدارک دیده است.^(۱۱)

بخش نخست کتاب حاضر به رئالیسم اختصاص دارد. منتقدان بسیاری اهمیت ماکیاولی در صورت‌بندی برداشتی رئالیستی از سیاست را تصدیق کرده‌اند. با وجود این، در این رابطه توجه کمتری به اسپینوزا معطوف شده است. هدف صفحات پیش رو نشان دادن این است که دو متفکر مزبور در این خصوص چه رابطه تنگاتنگی با هم دارند: رئالیسم بدان نحوی که بر وجود حالات کرانمند فردی یا بر رابطه میان حالات و جوهر در نظام اسپینوزایی، و به همان اندازه بر رابطه میان ویرتو و بخت، یا ضرورت و آزادی در تفکر ماکیاولی اطلاق می‌شود. مسائل ضرورت و اتفاق برای تحلیل من مسائل مرکزی‌اند، خصوصاً به واسطه برداشتی که هر کدام از این نویسندگان از حیات انسانی در ارتباط با ضرورتی دارند که وجه مشخصه طبیعت به منزله یک کل است؛ و نیز به سبب دلالت، اهمیت و امکان‌های عمل فضیلت‌مندان و کمال اخلاقی. بدین سان، خصیصه رئالیسم ماکیاولی و اسپینوزا را می‌توان با مبدأ قرار دادن هستی‌شناسی آن‌ها تعریف کرد.

بنابراین از متافیزیک به «فیزیک» تأثیرات و، به شکلی کلی‌تر، به برداشت آن‌ها از ماهیت انسان گذار می‌کنیم. ضرورت تفسیر تأثیرات، همانند جمیع پدیده‌های انسانی دیگر، به منزله خصایص و نه نقایص ماهیت انسان از روش هندسی اسپینوزا نشئت می‌گیرد. نزد ماکیاولی می‌توان رویکرد مشابهی را نیز یافت، که برداشت وی از بشر همان‌قدر از تجربه برگرفته شده است که از

روایت تاریخی. همچنین نشان خواهیم داد که در سطح سیاسی این دو نویسنده با ایدئولوژی حفظ قدرت مخالف‌اند و به جای ایدهٔ مصلحت‌استعلایی دولت، سیاست را بر بنیان قدرت درونماندگار مردم و انبوه خلق استوار می‌سازند.

بخش دوم این کتاب به مضمون تعارض سیاسی و اجتماعی می‌پردازد. منتقدان قبلاً اهمیت تعارض را در تفکر ماکیاولی بازشناخته‌اند. اما این مفهوم جایگاه کم‌اهمیتی را در نوشته‌های انتقادی در باب اسپینوزا به خود اختصاص داده است. هدف این بخش نشان دادن این امر است که مضمون تعارض یکی از مهم‌ترین عناصر راهگشا برای فهم مدرنیتهٔ ماکیاولی و اسپینوزاست. در مدرنیته، پدیدهٔ تعارض «شبحی» را فرامی‌خواند که قدرت و حاکمیت دولت‌ها را تهدید می‌کند. فیلسوفان پیشتاز و اصلی این دوره تعارض را، در چارچوب تلاش برای دفع اثرات بی‌ثبات‌کنندهٔ آن، محکوم می‌کردند – خواه این تعارض دینی بود و خواه مدنی و خواه سیاسی. ماکیاولی، برعکس، در نظریهٔ خویش ارزشی مثبت را به تعارض‌های سیاسی و اجتماعی منتسب می‌دارد. این ایده در تفکر اسپینوزا بروز و ظهور کمتری دارد؛ با وجود این، از آن‌جا که هیچ چیزی را در طبیعت نمی‌توان نقص و کاستی دانست، جا دارد دربارهٔ جایگاه تعارض در نظام اسپینوزا از خود سؤال کنیم. بنابراین تلاش می‌کنم نقش مقاومت و مبارزه برای بقا را در جهانی که دائماً در حال تغییر است روشن سازم؛ جهانی که در آن، یک بار دیگر، «در طبیعت هیچ شیء فردی‌ای وجود ندارد که شیئی دیگر به لحاظ توان و قدرت بر آن پیشی نگیرد».

برداشت هر دو نویسنده از ماهیت انسان با روایت تاریخی در هم تنیده است. ماکیاولی و اسپینوزا برای توضیح اثر و نقش تعارض در بستر شکلی از فلسفه و اخلاق مقاومت به الگوهای متنوعی در تاریخ روی می‌آورند. الگوهای اصلی‌ای که آن‌ها برای تحلیلشان در نظر می‌گیرند اورشلیم و روم هستند. بنابراین، با ترک سپهر سیاسی، وارد قلمرو فلسفهٔ

حقوق خواهیم شد، تا نگاهی به نقش و اهمیت تعارض سیاسی در برداشت‌ها از قانون بیندازیم. این میدان به برخی از اصیل‌ترین و جذاب‌ترین بینش‌ها و تصورات نظری پروبال می‌دهد. ما با بررسی نقش تعارض‌ها از دید ماکیاولی و نقش کناتوس یا قهر^۱ نزد اسپینوزا، برخی از عناصر نظری لازم را برای دریافتی تعارض‌گرایانه از قانون و سیاست روشن می‌سازیم.

بخش سوم کتاب حاضر مفهوم «کثرت»^۲ و تجلیات «متکثر» سیاست، یعنی مردم^۳ از نظر ماکیاولی و انبوه خلق از نظر اسپینوزا را بررسی می‌کند. اسپینوزا، با تکیه بر این ایده که قدرت مردم و انبوه خلق درونماندگارِ قدرت دولت است، دیدگاه ماکیاولی در خصوص رجحان امر کثیر بر امر منفرد را تکرار و بازگو می‌کند. آن نوع از بدن، که بیشترین تناسب را برای ماندگاری در هستی خویش دارد، توأمأ در هر دو سطح هستی‌شناختی و سیاسی، بدنی است که بیش از همه متنوع، غنی و مناسب تأثیر گذاشتن و تأثیرپذیری در [قالب] کثرت شیوه‌های متفاوت است. این امر، در زبان سیاست، به معنی ارجحیت مردم بر شه‌ریار و تصدیق دموکراسی به منزلهٔ تنها شکل بی‌عیب و نقص حکومت است. دموکراسی نه بدان نحوی که از دیرباز به مثابهٔ یک شکل در میان دیگر شکل‌های حکومت به آن نگریسته شده است، بلکه در مقام ذاتِ سیاستِ قدرت و آزادی که در آن خودِ بدن متکثر پیچیدهٔ انبوه خلق آزاد^۴ خویش را سازمانده می‌کند.

در فصل آخر خواهیم دید که چگونه اسپینوزا این مضمون را همراه با مضمون خردمندی و انواع متفاوت شناخت بسط می‌دهد. خردمندی قسمی ویرتوی^۵ فردی نیست که فرد را از مابقی اجتماع جدا سازد و از او در برابر

1. indignatio 2. multiplicity 3. popolo 4. libera multitudo

۵. Virtù: اصطلاحی مهم در نظام وازگانی ماکیاولی که مترجمان گوناگون معانی و برگردان‌های گوناگونی همچون هنر، کاردانی و مهارت برای آن ذکر کرده‌اند. جهت اجتناب از ورود به مباحثی از این دست و حفظ تمامی دلالت‌های معنایی اصطلاح مزبور، آن را به همان صورت «ویرتو» ذکر می‌کنیم. البته گهگاه به‌ناچار برای ساختن صفت از برگردان کاردان بهره می‌گیریم. -م.

آثار منفی حیات اجتماعی محافظت کند. به عکس، متعالی‌ترین شکل شناخت، که اسپینوزا آن را شناخت شهودی^۱ می‌خواند، مستقیماً به شکلی از حیات مشترک اشاره دارد که بیش از همه اجازه می‌دهد ویرتوهای فردی بسط یابند و به کمال برسند: به عبارت دقیق‌تر، این شکل از حیات مشترک همان دموکراسی است.

رنالیسم، تعارض و انبوه خلق سه مضمونی‌اند که از طریق آن‌ها می‌توان به نحو کاملاً مؤثری به بررسی اهمیت و معنای مواجهه این دو نظام فلسفی و سیاسی همت گماشت. همان‌گونه که در صفحات بعدی نشان خواهیم داد، ماکیاولی و اسپینوزا تأملاتی اصیل و بدیع را درباره این مفاهیم نظری بنیادین طرح‌ریزی کردند که در قلب تفکر سیاسی مدرن قرار می‌گیرند.

یادداشت‌ها

1. A. Menzel, "Homo sui juris"; Eine Studie zur Staatslehre Spinozas, *Zeitschrift für das-Privat- und öffentliche Recht*, 32 (1904), pp. 77-98; A. Menzel, "Sozialvertrag bei Spinoza," *Zeitschrift für das- Privat- und öffentliche Recht*, 34 (1907), pp. 451-460; A. Menzel, "Spinoza und das Völkerrecht," *Zeitschrift für das- Privat- und öffentliche Recht*, 2 (1908), pp. 17-30; A. Menzel, "Beiträge zur Geschichte des Staatslehre," III, *Die Staatslehre Spinozas* (Wien: Hölder-Pichler-Tempsky a.-g., 1929).
2. A. Menzel, "Machiavelli Studien," *Gsrühuts Zeitschrift für das Privat und Öffentliches Recht der Gegenwart*, 29 (1902), pp. 566-577.
3. G. Maggiore, "Due anniversari (Machiavelli e Spinoza)," *Critica fascista*, 5 (1927),

چاپ بعدی در:

- Un regime e un'epoca* (Milano: Treves, 1929), pp. 199-209.
4. A. Ravà "Un contributo agli studi spinoziani: Spinoza e Machiavelli," in *Studi filosofico-giuridici dedicati a G. Del Vecchio* (Modena: Modenese, 1931), vol. II, pp. 299-313.
 5. L. Strauss, *Spinoza's Critique of Religion* (New York: Schocken Books, 1965).
 6. C. Signorile, *Politica e ragione*, vol. I, *Spinoza e il primato della politica* (Padua: Marsilio, 1970).

7. C. Gallicet Calvetti, *Spinoza lettore del Machiavelli* (Milano: Vita e Pensiero, 1972); C. Gallicet Calvetti, "Spinoza interprete del Principe," in *Studi in onore di A. Chiari*, I (Brescia: Paideia, 1973).
8. C. Gebhardt, "Supplementa. Kommentar zum Tractatus theologico-politicus. Kommentar zu den Adnotationes ad Tractatum-theologico-politicum. Kommentar zum Tractatus politicus. Einleitung zu den beiden Traktaten," in *Spinoza Opera V. Im Auftrag der Heidelberger Akademie der Wissenschaften herausgegeben von Carl Gebhardt* (Heidelberg: Carl Winter, 1987).
9. A. Negri, *The Savage Anomaly. The Power of Spinoza's Metaphysics and Politics* (Minneapolis, Oxford: University of Minnesota Press, 1991).
10. L. Bove, *La stratégie du conatus. Affirmation et résistance chez Spinoza* (Paris: Librairie philosophique J. Vrin, 1996); L. Bove, "Introduction," in B. Spinoza, *Traité politique* (Paris: Librairie Générale Française, 2003), pp. 9-101.
11. V. Morfino, *Il tempo e l'occasione. L'incontro Spinoza-Machiavelli* (Milano: LED, 2002); V. Morfino, *Incursioni spinoziste* (Milano: Mimesis, 2002).

همچنین نگاه کنید به

H. Schettino, "Politica e Imperium en Maquiavelo y Spinoza," *Dianoia*, 47 (2002), pp. 37-56.

بخش یکم

رئالیسم

مقدمه

شهریارِ ماکیاولی همان کاری را با اخلاق می‌کند که آثار اسپینوزا با ایمان. اسپینوزا شالوده‌های ایمان را سست ساخت و روح دیانت را تحلیل برد؛ ماکیاولی سیاست را فاسد ساخت و نابودی فرامین اخلاقیات سالم را بر عهده گرفت: خطاهای اولی خطاهایی صرفاً نظرپردازانه بودند، اما خطاهای دومی ضربه‌ای در عمل بود. متألهان ناقوس خطر را به صدا درآورده و علیه اسپینوزا به نبرد برخاسته‌اند، بی‌درنگ آثار وی را رد و از الوهیت در مقابل هجمه وی دفاع کرده‌اند، در حالی که ماکیاولی تنها از سوی اخلاق‌گرایان در تنگنا قرار گرفته است. شهریار، به‌رغم تلاش‌های اخلاق‌گرایان و به‌رغم اصول اخلاقی خطرناکش، حتی در روزگار ما به میزان بسیار زیادی بر مسند سیاست قرار دارد. من از انسانیت در مقابل این هیولایی که می‌خواهد آن را نابود سازد دفاع خواهم کرد؛ من دل آن دارم تا خرد و عدالت را به مواجهه سفسطه و جنایت بفرستم؛ و یارای آن دارم که تأملات خویش را درباره شهریار ماکیاولی، فصل به فصل، ابراز دارم تا پادزهر را بی‌واسطه در مجاورت زهر قرار دهم.

فردریک دوم، پادشاه پروس، آنتی‌ماکیاولی^۱

پژوهشی که به رئالیسم سیاسی ماکیاولی و اسپینوزا بپردازد دچار

1. *L'antimachiavel*

دشواری‌های عمده و مهمی می‌شود. فی‌المثل، نوشته‌های ماکیاوولی هیچ صورت‌بندی نظام‌مندی از برداشت وی در خصوص ماهیت بشر عرضه نمی‌کنند. اگرچه وی صراحتاً قسمی متافیزیک پدید نمی‌آورد، نوشته‌هایش جا را برای مضامین فلسفی به موازات مباحث عمدتاً سیاسی باز می‌کنند. هرچند مطالعه‌ای مفصل و جامع دربارهٔ فلسفهٔ ماکیاوولی در چارچوب اهداف کتاب حاضر نمی‌گنجد، صفحات پیش رو به روشن ساختن شالوده‌ای فلسفی مبادرت می‌ورزند که تفکر سیاسی ماکیاوولی بدان اتکا دارد. رئالیسم ماکیاوولی در درجهٔ نخست از رهگذر تفکر سیاسی‌اش بسط می‌یابد. نوشته‌های انتقادی تأکید زیادی بر این واقعیت نهاده‌اند که این منشی فلورانس یکی از اساتید رئالیسم سیاسی مدرن است. به همین ترتیب، نوشته‌های انتقادی نشان داده‌اند که رئالیسم همچنین وجه متمایز آثار اسپینوزا خصوصاً تا آن‌جایی است که به تأملات سیاسی وی مربوط می‌شود. بدین ترتیب، پژوهش دربارهٔ این مضمون ترسیم مشخصه‌های قسمی «آزمون دشوار»^۱ نظری رادیکال را امکان‌پذیر می‌سازد که خاستگاه‌های مدرنیته از دل آن پدید آمده‌اند.^(۱)

اما در همین جا مشکلی پیش رویمان قرار می‌گیرد. «رئالیسم» دقیقاً به چه چیزی ارجاع می‌یابد؟ این اصطلاح تا حدودی مبهم است و قطعاً بیانگر قسمی چندمعنایی است، خصوصاً در دوره‌ای تاریخی و در بافتاری فرهنگی که ما در حال کندوکاو راجع به آن هستیم.^(۲) ارائهٔ تعریفی مقدماتی از این مفهوم، که احتمالاً در هر صورت چندان راضی‌کننده نخواهد بود، دشوار است. با وجود این، اتخاذ رویکردی کمتر انتزاعی فراچنگ آوردن موضوع را آسان‌تر می‌سازد. ماکیاوولی و اسپینوزا را نمی‌توان به قسمی پارادایم رئالیسم سیاسی کامل و منسجم منتسب ساخت؛ ولو این‌که نوشته‌هایشان ما را به جانب رویکردی انضمامی در قبال مضامین سیاسی از دیدگاهی رئالیستی هدایت کنند. بدین سان، توجه ما به سمت آن مباحث و براهین ویژه‌ای جلب

می‌شود که در هسته آثار آنان بسط یافته‌اند. این مضامین بدین سبب برگزیده شده‌اند که برای این نوع از تحلیل فوق‌العاده ثمربخش هستند: یعنی، مفهوم بشر و نسبت او با دولت؛ بخت^۱ و ویرتو؛ و ضرورت و شانس؛ بدان نحوی که هر یک از نویسندگان مزبور به این مضامین پرداخته‌اند. بدین سان، هیچ تعریف تک‌معنا و دقیقی از رنالیسم سیاسی در این بررسی مطرح نمی‌شود. در عوض، این اصطلاح همچون مفهومی به کار رفته است که به شماری از مضامین خاص ارجاع می‌دهد که به مثابه بخشی از این جریان چندوجهی تفکر بسط یافته‌اند. پژوهش ما در دو جهت ادامه پیدا می‌کند: از یک طرف، رنالیسم سیاسی به منزله ابزاری هرمنوتیکی در خدمت قرائت ماکیاولی و اسپینوزاست. از طرف دیگر، رابطه این دو نویسنده فرصتی فراهم می‌سازد برای تجسس در معنای رنالیسم و پروراندن این معنا، خصوصاً آن‌طور که در شکل سیاسی‌اش ظاهر می‌شود.

فصل اول به تحلیل هستی‌شناسی ماکیاولی و اسپینوزا – مفهوم طبیعت، ایده علیت، نقش ضرورت در رخدادهای انسانی – به قصد تقویم این امر می‌پردازد که کدامین همانندی‌ها را می‌توان میان مواضع این دو نویسنده در این لایه اولیه نظام فلسفی ردیابی کرد. [در این جا] همانندی‌هایی که حاکی از تأثیر مستقیم تفکر ماکیاولی بر آثار اسپینوزا باشند مشخص می‌شوند و مورد اشاره قرار می‌گیرند. این رویکرد دوجوهی به ما اجازه می‌دهد با دقت بیشتری خصیصه‌های متمایز و نوع رنالیسمی را توصیف کنیم که این دو متفکر در آن شریک‌اند. آنچه خواهیم دید، اساساً، خصیصه فعال و به لحاظ اخلاقی مجاب‌کننده این‌گونه از رنالیسم است، رنالیسمی که بیش از آن‌که نظریه را به ژرف‌اندیشی افسون‌زدایی شده درباره رخدادهای پیرامونمان و ضرورتی که مشخصه آن‌هاست جلب کند، می‌کوشد ما را به عمل همراه با کاردانی وادارد.

فصل دوم به ارتباط میان ماکیاولی، اسپینوزا و مصلحت دولت^۲ می‌پردازد. برخی از منتقدان ماکیاولی را خاستگاه این سنت فکری در نظر گرفته‌اند، در

حالی که دیگران وی را با این سنت کاملاً بی‌ربط دانسته‌اند، چرا که وی کماکان در پیوند با قسمی برداشت از سیاست است که هنوز کاملاً مدرن قلمداد نمی‌شود. می‌توان همین نظر را درباره‌ی اسپینوزا نیز بیان کرد، کسی که اعلام می‌شود با این جریان از تفکر اساساً بیگانه است، یا، به عکس، عضوی است تمام‌عیار از این جریان، آن‌گاه که در مقام مظهر و مروج مصلحت دولت «جمهوری خواهانه» به وی می‌نگرند. همان‌گونه که خواهیم دید، این مسئله‌ای است بس بغرنج‌تر. به‌واقع ماکیاولی و اسپینوزا در باب مضامینی به بحث و مذاقه پرداخته‌اند که آنان را در سنت فکری مصلحت دولت جای می‌دهد.

به منظور بررسی کامل‌تر این مسئله، برخی از این دست عناصر – از قبیل رابطه‌ی میان سیاست و دیانت، مضمون تظاهر و پنهان‌کاری، احترام گذاشتن به پیمان‌ها و وعده‌ها و سرانجام ایدئولوژی خیر مشترک – مورد ملاحظه قرار می‌گیرند. بدین شیوه، ما سر آن داریم که پیوندهای دقیق مابین این نویسندگان و مصلحت دولت را شناسایی کنیم، و بر تفاوت‌هایی نازدودنی تأکید کنیم که میان ماکیاولی و اسپینوزا وجود دارد؛ نه به علت این‌که ایشان «کمتر» یا «بیشتر» [از دیگران] مدرن هستند، بلکه بدین سبب که ماکیاولی و اسپینوزا نمایندگان تعبیر اصیل و بدیعی از مدرنیته هستند که برخی از ویژگی‌های آن به صورتی ریشه‌ای هم با مکتب فلسفی مسلط و هم با گفتمان محافظه‌کارانه مصلحت دولت متفاوت است.

یادداشت‌ها

۱. فی‌المثل، لویی آلتوسر ماکیاولی و اسپینوزا را نویسندگانی توصیف می‌کند که در واقع «جریان زیرزمینی ماتریالیسم مواجهه» را شکل می‌دهند. بنگرید به L. Althusser, "L'unique tradition matérialiste," *Lignes*, 18 (1993), pp. 71-119; L. Althusser, "The Underground Current of the Materialism of the Encounter," in *Philosophy of the Encounter. Later Writings, 1978-1987* (London: Verso 2006).

در مقابل، آنتونیو نگری از جریانی «نفرین‌شده» صحبت می‌کند که به صورت آنتاگونیستی در سرتاسر مدرنیته فلسفی ادامه یافته است. بنگرید به